



عبدالعلی بازرگان

مقدمه

بیشتر مردم می‌پندارند «قرآن» نام ویژه‌ای است مختص کتابی که بر پیامبر اسلام (ص) نازل شده است، در حالی که کلمه «قرآن» مصدر است (نه اسم) به معنای خواندن! از آنجائی که ساده‌ترین وسیله ارتباطی ما با خدا از طریق «خواندن» است، نام این وسیله قرآن یعنی خواندن شده است!

البته ممکن بود این وسیله به جای خواندن، دیدن (علائم ظاهر یا رؤیای باطنی، در بیداری و خواب)، شنیدن (اصوات یا الهامات مرموز)، رفتن (به اماکن عبادی)، بوئیدن (رایحه‌های مست و از خود بیخود کننده) و امثالهم باشد. البته همه این راه‌ها ممکن بود برخی از پیامبران و اولیاء خدا نیز از چنان راه‌هایی با خدا ارتباط داشته‌اند و اصولاً وسائل به سوی خدا محدود نیست، اما به نظر می‌رسد آسان‌ترین و مهم‌ترین آنها خواندن باشد. اتفاقاً در خود قرآن نیز کلمه قرآن، علاوه بر معنای خاص آن که اشاره به کتاب مورد نظر است، به معنای عام آن، که همان «خواندن» است آمده است. مثل:

— ان علينا جمعه و قرآنه . فاذا قرآنه فاتبع قرآنه . (نیمه، ۱۷/۷۵ و ۱۸)

تنظیم و خواندنش بر عهده ماست، پس هر گاه آن را خواندیم، خواندنش را دنبال کن .
همچنین: ... و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهوداً . (اسراء، ۱۷/۷۸)
... و خواندن (نماز یا قرآن) در طلوع فجر، همانا خواندن در طلوع فجر مشهود است .

قلمرو عام و خاص

تفاوت میان کلمات عام و خاص را می‌توان در محاورات روزانه در مسائل مادی زندگی نیز یافت؛ زیرا کس نام کمپانی خاصی بود که ماشین‌های کپی تولید و توزیع می‌کرد، هنوز هم که سالیان درازی از زمان ساخت این دستگاه گذشته و مدل‌های دیگری به بازار آمده است، بسیاری از مردم می‌گویند: برو یک زیراکس از این ورقه بگیر!!

تفاوت بین این دو معنا از کلمه «قرآن» همچون تفاوت کلمات رحمن و رحیم است، که اول به تعبیر امام صادق (ع) اسم خاص است با صفت عام، دومی اسم عامی است با صفت خاص، یعنی رحمن فقط اسم خداست ولی رحمتی جهان شمول و عمومی را نشان می‌دهد ولی رحیم اسمی عمومی است (خدا و غیر خدا) ولی شامل انسان‌های خاص (مؤمنین) می‌شود. قرآن نیز به معنای نخست، همین کتاب معروف است که هدایتگر همگان است، ولی به معنای دوم هر نوع خواندنی است که از حروف پی به معنا ببرد.

کلمه قرآن به معنای خواندن (هر گونه خواندنی) در برخی از آیات آمده است. از جمله در آیه ۱۵ سوره یونس از زبان مشترکین نقل می‌کند که از پیامبر می‌خواستند خواندنی دیگری غیر از خواندنی موجود (یعنی قرآن) بیاورد:

قال الذین لا یرجون لقاءنا ائت بقرآن غیر هذا...

به این اعتبار، نه تنها کل این کتاب قرآن نامیده می‌شود، بلکه اجزاء آن نیز که تماماً خواندنی هستند قرآن مستقلاً محسوب می‌شوند. نگاه کنید به آیه ۶۱ سوره یونس: ما تكون فی شأن و ما تتلوا منه من قرآن... تو در هر کاری باشی و هر خواندنی از آن تلاوت کنی...

گستره معنایی قرآن

ممکن است بگویید همه مردم که سواد خواندن نداشته و ندانند، در این صورت خواندن وسیله‌ای همگانی نبوده و نیست و چگونه ممکن است ساده‌ترین راه ارتباط با خدا خواندن باشد؟

درست است، اما معنای قرآن (خواندن)، سواد داشتن و تشخیص الفبای زبان‌های متعارف نیست، منظور من توانایی خواندن کتاب و روزنامه نیست، قرآن از ریشه «قرأ» است و معنای اصلی این ریشه در زبان عربی «جمع کردن و به هم پیوستن اجزاء» هر

چیزی است، مثل جمع شدن قطرات آب در حوض، جمع شدن افراد پراکنده بیابانگرد در شهر، جمع شدن قطرات خون در رحم بانوان (در دوران ماهیانه)^۱ و مثال‌های دیگر. اگر هم خواندن یک متن را قرائت می‌نامند، به دلیل تلاش فکری است که در جمع کردن حروف و کلمات، یعنی اجزاء پراکنده یک نوشته و پیوند دادن آنها به صورت جملات معنی‌دار می‌کنیم.

ما با خواندن اجزاء یک متن و اندیشه در پیوند و پیام آنها، در حقیقت یک «کل‌نگری» می‌کنیم و نظام حاکم بر اجزاء و نقش زیرمجموعه‌ها را درک می‌کنیم. این نگاهی سیستمیک و سازمان‌یافته است که مختص انسان می‌باشد، یعنی فقط انسان است که می‌خواند و «قرآن» است که این ارتباط (بین اجزاء جهان) را برقرار می‌سازد.

خواندن الفبای طبیعت

آیات خدا در طبیعت پیرامون ما همچون الفبای زبان پیامی دارند، همچنان که با کنار هم نهادن حروف، کلمات و جملات و عباراتی را شکل می‌دهیم که معنا و مفهوم معینی دارند و مقصود خود را به این طریق به دیگران انتقال می‌دهیم، اجزاء طبیعت نیز، اگر به پیام آن گوش دل فرا داریم، سخنان زیادی با ما دارند که یادآور این بیت معروف است:

جمله ذرات جهان با تومی گویند روزان و شبان
ما سمعیم و بصیریم و خوشیم با شما نامحرمان ما خامشیم^۲

با چنین نگرشی به جهان هستی، خود را در میان زندگان با شعوری احساس می‌کنیم که بر کرسی نطق و خطابه نشسته و با زبان ویژه‌ای که فقط دل معنای آن را می‌فهمد، حقایق بسیاری را بیان می‌کنند:

نطق آب و نطق خاک و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل^۳

آب که بزرگترین حلال جهان است، الفبای خاک را که از هزاران علامت و عنصر تشکیل شده است در خود حل می‌کند و گلی بوجود می‌آورد که خشت و آجر بنای جهان را می‌سازد، تک تک آجرهای این بنای رفیع با ما سخن‌ها دارند و هر کدام آیه‌ای محسوب می‌شوند، از جماد و گیاه گرفته تا حیوان و انسان در الوان و انواع مختلف، همگی در کثرت خود، وحدتی را با صدای بلند اعلام می‌کنند. این همان تسبیح و جودی اجزاء عالم

و ترنم هم‌آهنگ ارکستر عظیم جهانی است .

تَسْبِیحْ لَه السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ وَانْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِیحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ

تسبیحهم... (اسراء، ۱۷/۴۴)

ترجمه: آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر موجودی در آنهاست او را تسبیح می‌گویند و اصلاً چیزی وجود ندارد، مگر آنکه به حمد او تسبیح می‌گوید اما شما تسبیح آنها را درک نمی‌کنید.

گویا مولوی در شرح آیه فوق ابیات زیر را ساخته است:

محرم جان جمادان چون شوید	چون شماسوی جمادی می‌روید
غلغل اجزای عالم بشنوید	از جمادی عالم جانها روید
وسوسه تأویل‌ها بزدایدت	فاش تسبیح جمادات آیدت
بهر بینش کرده‌ای تأویل‌ها	چون ندارد جان تو قندیل‌ها
دعوی دیدن خیال غی بود	که غرض تسبیح ظاهر کی بود
وقت عبرت می‌کند تسبیح خوان	بلکه هر بیننده را دیدار آن
آن دلالت همچو گفتن می‌بود ^۴	پس چو از تسبیح یادت می‌دهد

تنها تسبیح توحیدی نیست که به قول مولوی، از «غلغل اجزای عالم» باید شنید، آنها از دنیا و عقبا نیز سخنان بسیاری با ما دارند. نگاه کنید به تعبیرات زیبای مولوی در بشارت بوستان از بهاران بعدی در رستاخیز ابدی:

دست‌ها برکنده‌اند از خاکدان	این درختان‌اند همچون خاکیان
آنکه گوش استش عبادت می‌کند	سوی خلقان صداشارت می‌کنند
از ضمیر خاک می‌گویند راز	با زبان سبز و با دست دراز
زنده‌شان کرد از بهار و داد برگ	در زمستانشان اگر چه داد مرگ
آن گل از اسرار حق گویا بوده	هر گلی کاندردرون بویا بود

به قول سعدی علیه‌الرحمه:

برگ درختان سبز از نظر هشیار هر ورقش دفتری است معرفت‌کردگار
در این بیت زیبا و جاودانی، هشیاری بجای سواد قرار گرفته که با آن می‌توان هزاران هزار کتاب از بوستان طبیعت را برای شناخت پروردگار خواند.

وحدت در کثرت

اهمیت این مطلب (دیدن وحدت در کثرت و کثرت در وحدت) را در سوره «رحمن» که تنها سوره‌ای است به نام خدا می‌بینیم، آنگاه که به عنوان شاخص‌ترین جلوه رحمانیت خدا و در اولین آیه این سوره، حتی قبل از خلقت انسان! تعلیم قرآن، به هر دو معنای عام و خاص، را مطرح می‌کند: الرحمن . علم القرآن . خلق الانسان . علمه البيان . (الرحمن، ۵۵/۱-۴) این قلم تاکنون نشنیده است که مفسر یا مترجمی جمله «علم القرآن» را به غیر از کتاب مورد نظر یعنی قرآن مسلمانان معنا کرده باشد، اگر چنین باشد این سئوالات به ذهن خطور می‌کند که:

۱ . قرآن کتاب «خاص» مسلمانان است، در حالی که این سوره درباره رحمت «عام» خدا به نوع «انسان» است .

۲ . قرآن آخرین کتاب است، رحمتی نیست که نسل‌های قبل از آن بهره گرفته باشند، پس رحمتی خاص است .

۳ . قرائت به معنای خواندن الفباء «خاص» اشخاص باسواد است نه «عموم» انسان‌ها .

۴ . قرائت به معنای کل نگری و جمع کردن و پیوستن اجزاء و دریافت معانی، «خاص» انسان است نه «عموم» موجودات . اما؛ ...

اما نکته قابل تدبر در آیات اولیه سوره الرحمن در این است که تعلیم قرآن مقدم بر خلقت انسان آمده است: الرحمن . علم القرآن . خلق الانسان . در حالی که باید ابتدا انسانی خلق شده باشد تا بعدها تعلیم خواندن (قرآن) بگیرد!

البته ممکن است گفته شود به دلیل اهمیت فوق العاده «تعلیم قرآن»، جایگاه آن مقدم بر خلقت انسان قرار گرفته است و این امر نشانه آشکارتری از رحمت خدا به شمار می‌رود . یعنی ارزش‌های انسان در آشنایی با قرآن (خواندن) است!

ممکن است عده‌ای به تقدم و تأخر کلمات اهمیتی ندهند و به سادگی از کنار این نکته قابل تدبر بگذرند، هر چند چنین بی‌نظمی‌هایی در گفته‌ها و نوشته‌های بشری امری رایج است، اما آیا در کلام خدا که سرشار از نظم است چطور؟!

قرائت و تکامل!

آیا می‌توان مطلب را به گونه دیگری فهمید و تعمیم داد؟ آیا می‌توان گفت منظور از

«تعلیم قرآن» چیز دیگری است که نه منحصر به انسان است و نه درباره خواندن یک متن؟! آیا می‌توان گفت که در اثر «تعلیم قرآن» چیز دیگری است که نه منحصر به انسان است و نه درباره خواندن یک متن؟! ...

آیا می‌توان گفت که در اثر «تعلیم قرآن» انسان آفریده شد؟! ... ممکن است از این سخن بسیار تعجب کنید، اما اگر در معنای ریشه‌ای کلمه قرآن که همان «جمع شدن و به هم پیوستن اجزاء هر پدیده و معنای خاص پیدا کردن» است توجه کنید، مگر غیر از این است که حیات در روی کره زمین از یک نقطه آغاز شد و اجزاء ساده تک سلولی به تدریج در یک سیر تکاملی به هم پیوستند و انواع موجودات پیچیده را که هر کدام «کلمه‌ای» در جهان هستی محسوب می‌شوند پدید آوردند^۶ تا سرانجام حلقه نهایی آن به انسان رسید؟! پس: **عَلَّمَ الْقُرْآنَ . خَلَقَ الْإِنْسَانَ .**

ممکن است بگویید در اینجا مسئله تعلیم مطرح شده است و تکامل امری طبیعی است! پاسخ این است که تعلیم و هدایت خدا منحصر به انسان نیست، او هر آنچه آفریده هدایت (غریزی، فطری، ذاتی) کرده است.^۷

و در اثر این هدایت غریزی که در ذات هر موجودی نهفته است به قرائت، یعنی جمع شدن و ترکیب و توسعه و تولید انواع موجودات مستقل پرداختند و چرخه حیات را تا به خلقت انسان گرداندند.

با مقدمه فوق، به نظر می‌رسد اولین آیه سوره الرحمن، هم قرآن کتاب مسلمانان را مورد نظر دارد، هم مفهوم خواندن و هم مفهوم تکامل موجودات زنده روی زمین را (و الله اعلم)

بی سواد ولی خواناترین! **رتال جامع علوم انسانی**
شاهد دیگر برای فهم معنای درست قرائت، خطاب «اقرأ» (بخوان) به پیامبر امی و درس ناخوانده و خط نوشته بود.

پیامبر (ص) در آستانه چهل سالگی در پرتو صاعقه‌ای که بر قلبش اصابت کرده بود، بر دنیای تازه‌ای چشم می‌گشود و گوش دلش آهنگ دلنوازی را استماع می‌کرد؟
احساس کرد کسی او را به خواندن فرا می‌خواند،
اقرأ (بخوان)

سکوت می کند، نمی داند چه چیز را باید بخواند! نه او خواندن می داند، و نه خالقش
خطی برای خواندن به او نمایانده است!

پس چگونه و چه چیز را باید بخواند؟! محمد حیران و سرگردان است.

بار دیگر تکرار می شود: اقرء (بخوان) و باز هم محمد در اندیشه آن که چه چیز را بخواند!

سرانجام ظنین وحی تردید و تحیر او را چنین برطرف می سازد:

«اقرء باسم ربك الذی خلق؛ بخوان بنام پروردگارت که آفرید!»

آیا با توسل به اسم «رب» باید متنی را می خواند، یا آنچه باید خوانده می شد همان

«اسم رب» بود؟

ما امروز از واژه «اسم»، لفظ را می فهمیم و اسماء را علائم و الفاظی قرار دادی و

دلبخواه می شناسیم. اما «محمد» که عربی زبان مادری اش بود، می دانست که اسماء همان

صفات و حقیقت واقعی و طبیعی هر چیزی است. پس می باید «اسم رب» یعنی آثار اسم

ربوبیت را می خواند.

مشرکین معاصر پیامبر به «الله» اعتقاد داشتند، اما ربوبیت را منکر بودند، آنها را ربّ

الارباب می دانستند که اداره عالم انسان ها را به فرشتگان و نمایندگان آنها یعنی بت ها و

متولیان بتکده و ارباب های دنیایی سپرده و خود به عالم ملکوت پرداخته است. اینک

محمد (ص) باید با نام رب و نقش ربوبیت در عالم انسان ها آشنا شود و اسم رب را نه به

لفظ، که با آثارش در هستی بخواند.

ما عادت کرده ایم با علائم قراردادی که خود ابداع کرده ایم و «زبان اش» می نامیم

منظور خود را به دیگران منتقل نماییم، فارسی، عربی، انگلیسی، فرانسه و غیره... با سواد

کسی را می شماریم که این علائم را بخواند و بتواند بنویسد.

آیا خداوندی که استعداد اختراع علائم را در نهاد آدمی قرار داده است، خود ناتوان

است که با علائم دیگری دل پیامبر خود را دانا سازد؟

آیا فقط کسانی که سواد دارند حقایق هستی را می خوانند یا خواندن را هزاران هنر است؟

«اسم رب» یعنی سیادت و سازماندهی او همه عالم را زیر چتر خود گرفته است، پیامبر

کدامین جلوه ربوبیت را باید می خواند؟

اقرأ باسم ربك الذی خلق! آفرینش را بخوان، هستی را با همه ابعادش از ذره تا

کهکشانش، از درهٔ یا دریا، از اوج آسمان تا اعماق زمین بخوان. آفرینش در آسمان‌ها و زمین خلاصه نمی‌شود، کمال آن، آن را که به سر پنجهٔ مبارک «احسن الخالقین» به شکل انسانی برومند از خون بسته‌ای پدید آمده است بخوان.

اقراً باسم ربک الذی خلق . خلق الانسان من علق . (علق، ۹۶-۱-۲)

بخوان که پروردگارت کریم‌ترین است: اقرء و ربک الاکرم .

محمد در آموزش الفبای توحید با زبان اهل دل، تا این لحظه نام «رب» یعنی آثار تدبیر و تقدیر و سازماندهی او را در آفرینش جهان هستی و نوع انسان از نطفه‌ای ناچیز خوانده است، در این مرحله باید علاوه بر خلقت، کرامت «رب» را نیز بخواند و بفهمد: اقرء و ربک الاکرم .

چگونه و از کدامین نشانه و اثر می‌توان کرامت رب و کریمانه بودن نظام مدیریت او را شناخت؟

اقراً و ربک الاکرم . الذی علم بالقلم . علم الانسان ما لا يعلم . (علق/۵۳)

رب و رئیس و روزی رسان تو کریم است، چرا که کاربرد قلم را کرامت کرد و به انسان از این طریق آنچه را نمی‌دانست آموخت .

شگفتا، در جامعه مطلقاً جاهل و بیسواد که نام خود را هم نمی‌نوشتند، و به پیامبری امی و درس‌نخوانده و خط‌ننوشته‌ای که در تمامی عمرش هرگز استادی نداشته است، سخن از قلم و تعلیم دانش گفته می‌شود، همان قلمی که بعدها به مرکب و متن نوشته شده‌اش نیز سوگند عظمت خورده می‌شود: ن والقلم و ما یسطرون . (قلم، ۶۸/۱)

به این ترتیب در نخستین میقات وحی، محمد، نام «رب» یعنی آثار و علائم اداره کنندگی کسی را که یک ماه در غار حراء با او خلوت کرده بود در آفرینش جهان هستی و نوع انسان خواند و هم آثار کرامت او را که قلم را نردبان کمال انسان ساخته است .

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسئله آموزش صد مدرس شد کسانی که خواندن و سواد دار شدن را تنها از طریق آموزش زبان‌های متعارف می‌شناسند، همچنان بر این باورند که گویا در آن شب قدر خداوند نوشته‌ای به محمد نشان داده و از او به دفعات خواسته است آن را بخواند و او تکرار می‌کرد خواندن نمی‌داند: «ما انا بقاری» و سرانجام معجزه‌ای واقع شده و او آن متن را خوانده است!

آنها که خواندن را در خط نوشته‌ها خلاصه دیده‌اند چرا نشانه‌ای از آن متن سراغ نمی‌دهند و چرا هیچ روایتی از آن گزارش نشده است، اگر محمد خوانای خطوط ظاهری شده بود، چگونه مادام العمر بیسواد باقی ماند تا جایی که حتی در اصلاح متن صلح نامه «حدیبیه» نام خود را هم نتوانست بخواند؟

خداوند در قرآن کریم وعده کرده بود: «ما بزودی تو را خوانا می‌کنیم تا فراموش نکنی» سنقرئک فلا تنسی . (اعلی، ۶/۸۷) اما هیچ کس گواهی نداده است هرگز پیامبر نوشته‌ای را خوانده باشد. پس وعده الهی چگونه تحقیق یافت و او خوانای چه حقایقی شد؟ از تقابل کلمات قرائت و «نسیان» در آیه فوق می‌فهمیم که مفهوم قرائت مخالف نسیان است و اگر معنای نسیان فراموشی است، قرائت جمع کردن و پیوستن اجزاء در حال فراموشی و پراکندگی است.

آیات سوره نجم که در سالیانی بعد نازل شد، به وضوح نشان داد که محمد در آن شب نورانی چه چیز را و چگونه خوانده است.

«دل او آنچه دید، خطا ندید (صدقت و واقعیت داشت)، آیا با او درباره آنچه می‌بیند جدال می‌کنید؟ بار دیگر هم آن را دید... چشم [دل پیامبر] منحرف نشد و [از حد طبیعی] تجاوز نکرد. به یقین برخی از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید»:

ما کذب الفؤاد ما رأى . أفتمارونه علی ما یری . ولقد رآه نزله اخری... ما زاع البصر و ما طغی . لقد رأى من آیات ربه الکبری . (نجم، ۱۱/۵۳-۱۸)

به این ترتیب می‌فهمیم که قرائت اسم رب (اقراء باسم ربک الذی خلق) که در غار حراء بر پیامبر فرمان داده شد، «رؤیت» آثار ربوبیت در صحنه هستی است، آن هم با چشم دل و بصیرتی که محفوظ از لغزش و طغیان است.

ما نیز اگر علم یقین داشته باشیم، با چشم یقین جهنم اعمال خود را می‌بینیم:

کلا لو تعلمون علم الیقین . لترون الجحیم . ثم لترونها عین الیقین (تکواثر، ۱۰۲/۷۵-۷)

۱ . سوره بقره، آیه ۲۲۸ . والمطلقات یتربص بانفسهن ثلاثه قروء .

۲ . مثنوی مولوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۲۲ .

۳ . همان .

۴ . همان، ابیات ۱۰۲۳ تا ۱۰۲۹ .

۵ . همان، دفتر اول، ابیات ۲۰۲۷، به بعد .

۶ . کهف، ۱۸/۱۰۹ .

۷ . اعلی، ۲/۸۷ .